

مقایسه حکم

فوت و فرار جانی و کیفیت پرداخت دیه

در قانون سابق و فعلی مجازات اسلامی*

- کیومرث کلاتری^۱
- عادل علیپور^۲

چکیده

نویسندگان مقاله حاضر به بررسی مقایسه‌ای موضوع فوت و فرار قاتل، مطرح شده در ماده ۲۶۰ قانون سابق و ماده ۴۳۵ قانون فعلی مجازات اسلامی و حالات و فروض احتمالی مربوط به این موضوع پرداخته و پس از ذکر سابقه فقهی آن، موضوعات زیر را بررسی کرده‌اند: مفهوم «فرار» جانی و مفاهیم مشابه و قابل قیاس با آن (مانند خودکشی قاتل)؛ تفاوت حکم بر حسب نوع قتل؛ لزوم تحقق شرط عدم دسترسی به جانی فراری؛ تعیین مسئول پرداخت دیه و نحوه آن؛ تسری یا عدم تسری حکم مذکور در این ماده به جرائم مادون نفس. **واژگان کلیدی:** قتل، فرار جانی، خودکشی، دیه، اقارب.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۶.

۱. دانشیار دانشگاه مازندران (kalantar@nit.ac.ir).

۲. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول)

(adel.alipoor@yahoo.com)

مقدمه

طبق مفاد ماده ۳۸۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، واکنش نظام کیفری ایران به جرم قتل عمدی، کیفر قصاص است. با این حال، پاسخ نظام کیفری به این جرم -حسب شرایط و کیفیات عارضه- منحصر به این واکنش نیست و مجرم در برخی موارد قتل عمدی نیز مکلف به پرداخت دیه یا خون‌بها به اولیای دم می‌شود. گاه قاتل به سبب تمایل اولیای دم به دریافت خون‌بها محکوم و در پاره‌ای موارد نیز به حکم قانون به پرداخت دیه ملزم می‌گردد. با اضافه کردن موارد پرداخت دیه در جنایات شبه عمد و خطای محض به این فهرست شاید بتوان دیه را با توجه به واقعیات اجرایی نظام کیفری ایران مصداق اصلی ضمانت اجرای کیفری در قبال ارتکاب قتل و سایر جرائم علیه تمامیت جسمانی انسان دانست. صرف نظر از جدال‌های موجود بر سر ماهیت دیه و اختلاف نظر در تشخیص طبع کیفری یا مدنی این تأسیس،^۱ نظام حقوقی ایران دیه (خون‌بها) را واکنش اصلی هیئت اجتماع در قبال دو قسم از سه قسم اصلی جنایات (شبه عمد و خطای محض) پذیرفته است. در قسم سوم (عمد) نیز همواره امکان تبدیل مجازات قصاص به پرداخت خون‌بها و پاسخ‌گویی به جنایات عمدی از طریق توسل به این ضمانت اجرا وجود دارد. بنابراین شناخت انواع، ویژگی‌ها و کیفیات این نهاد بسیار مفید و بااهمیت است. ماهیت، مسئول پرداخت، میزان و گونه‌های قابل پرداخت، دریافت‌کنندگان، مهلت پرداخت و یا موارد سقوط آن بخشی از مهم‌ترین مباحث مرتبط با این نهاد است. از سوی دیگر، احکام و مقررات متعدد قصاص به دلیل ارتباط مستقیم با حیات و تمامیت جسمانی محکومان همواره توجه حقوق‌دانان را به خود جلب کرده است. یکی از موضوعات مناقشه‌برانگیز اینان بررسی شرایط و ویژگی‌های قصاص است؛ از جمله: شرایط ثبوت قصاص، شرایط اجرای آن، موانع اجرا و موارد سقوط آن. اما آنچه در این باره به مقاله حاضر ارتباط می‌یابد، پرسش‌های برآمده از ماده ۴۳۵ ق.م.ا. است. در گذشته، ماده ۲۶۰ سابق به تعیین تکلیف مواردی می‌پرداخت که قاتل پس از ارتکاب قتل و قبل از اجرای مجازات به فرار و خارج شدن از دسترس نظام کیفری مبادرت می‌ورزید. مطابق این ماده: هر گاه کسی که مرتکب قتل عمد شده است فرار کند و تا هنگام مردن به او

۱. برای این دیدگاه‌ها ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۸۱: ۱۰.

دسترسی نباشد پس از مرگ قصاص تبدیل به دیه می‌شود که باید از مال قاتل پرداخت گردد و چنانچه مالی نداشته باشد از اموال نزدیک‌ترین خویشاوندان او به نحو الاقرب فالاقرب پرداخت می‌شود و چنانچه نزدیکانی نداشته باشد یا آن‌ها تمکن نداشته باشند دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد.

خواننده متخصّص آگاه است که حکم اولیه فوت قاتل در ماده ۲۵۹ قانون سابق به شکل سقوط قصاص و دیه، مورد حکم قرار گرفته بود و لذا به نظر می‌رسد امری که موجب تغییر حکم اولیه قانون شده بود باید به فرار وی از عدالت مربوط باشد. در قانون جدید، حکم ماده ۲۵۹ تکرار نشده و در عوض در ماده ۴۳۵ این قانون، حکم مرگ جانی پس از ارتکاب قتل نیز همچون حکم فرار وی تعیین شده است:

هر گاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا دسترسی نداشتن به آن‌ها یا عدم تمکن آن‌ها دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیر قتل، دیه بر بیت‌المال خواهد بود. چنانچه پس از اخذ دیه دسترسی به مرتکب جنایت اعم از قتل و غیر قتل ممکن شود در صورتی که اخذ دیه به دلیل گذشت از قصاص نباشد، حق قصاص حسب مورد برای ولی دم یا مجنی علیه محفوظ است، لکن باید قبل از قصاص دیه گرفته شده را برگرداند.^۱

پس از قرائت ماده ۴۳۵ مذکور چندین نکته از متن و بطن آن مبهم می‌نماید که باید با تفسیر صحیح و مبتنی بر اصول حقوقی و نصوص و قواعد فقهی به رفع آن‌ها پرداخت. در این جستار تلاش می‌شود با طرح ابهامات این حکم قانون‌گذار پاسخی

۱. گفتنی است پیش از تصویب نهایی ماده ۴۳۵ فوق‌الذکر متن این ماده در لایحه تحت بررسی در مجلس شورای اسلامی بدین قرار بود: «هر گاه در جنایت عمدی، به علت فوت، کشته شدن، خودکشی یا عدم امکان دسترسی به مرتکب به سبب فرار و مانند آن دسترسی به او ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت خواهد شد و در صورت نداشتن مال، از بیت‌المال پرداخت خواهد شد. چنانچه پس از اخذ دیه دسترسی به مرتکب ممکن شود در صورتی که اخذ دیه به جهت گذشت از قصاص نبوده باشد حق قصاص برای او محفوظ است لکن باید قبل از قصاص دیه گرفته شده را برگرداند». به رغم آنکه متن نخست مواردی مثبت داشت که از ابهام این مقرر می‌کاست، قانون‌گذار در آخرین لحظات متن کنونی ماده ۴۳۵ را جایگزین آن کرد.

شایسته به آن‌ها داده شود. در آغاز بحث برای درک پیشینه فقهی این حکم مراجعه به برخی کتب مهم فقهی ضروری است.

۱. سابقه فقهی موضوع

همچون سایر مواد قانون مجازات اسلامی درباره حدود، قصاص و دیات، مقررات مربوط به فرار قاتلِ عمد و آثار ناشی از آن نیز مستقیماً از فقه کیفری امامیه برگرفته شده‌اند. گرچه در این باره، وحدت رأی و اتفاق نظری میان فقها وجود ندارد، شباهت‌های زیادی میان دیدگاه‌های ایشان به چشم می‌خورد؛ برای مثال، شیخ طوسی در *النهاییه* می‌گوید:

هر گاه قاتلِ عمدی فرار کند و تا هنگام مرگ به او دسترسی نباشد، دیه از مال او پرداخت می‌شود و اگر مالی نداشته باشد از کسانی که از او ارث می‌برند به نحو الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود و در صورتی که قاتل خودش حاضر باشد رجوع به ایشان جایز نیست (بی‌تا: ۷۳۸).

چنان که مشاهده می‌شود، شیخ طوسی به پرداخت دیه از بیت‌المال در فرضی که قاتل خویشاوندی نداشته باشد یا خویشان وی در عسر باشند، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، اما در ادامه و در باب قتل شبه عمد می‌گوید:

و اما دیه قتل شبه عمد؛ این دیه تنها در مال قاتل ثابت است و اگر مالی برای او نباشد باید در کسب مال کوشش کند یا اینکه دیه تا زمان دارا شدن بر ذمه او باقی بماند. حال اگر فوت کند یا فرار کند دیه از نزدیک‌ترین کسانی که از او ارث می‌برند گرفته می‌شود و اگر کسی را نداشته باشد دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود (همان).

در واقع، طبق نظر ایشان پرداخت دیه از بیت‌المال تنها در قتل شبه عمد ممکن است. مشابه این عبارات را می‌توان در بسیاری از کتب فقهی از جمله *المهذب*، اثر قاضی ابن براج طرابلسی مشاهده کرد (۱۴۰۶: ۴۵۸/۲).

اما ابن ادریس حلی در این خصوص با اغلب فقها هم‌داستان نیست. وی پس از ذکر نظر دیگران اظهار می‌دارد که اعتقاد به تبدیل قصاص به دیه و دریافت آن از غیر قاتل، خلاف اجماع و ظاهر کتاب و اخبار متواتر و اصول مذهب شیعه است که قتل عمد را اصولاً مستوجب قصاص می‌دانند. بنابراین اگر محل قصاص از دست رفت باید

قصاص را ساقط شده دانست و حکم به تبدیل قصاص به پرداخت مالی از قاتل متوفا یا خویشانش حکمی شرعی و محتاج به دلیلی شرعی است و چنین دلیلی در این باره مفقود است. افزون بر اینکه ایشان معتقد است که شیخ طوسی از عمل به خیرهای واحد و شاذی که در *النهایه* به آن‌ها استناد کرده است، دست برداشته و در *الخلاف* بر خلاف این نظر فتوا داده است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۱: ۳۳۰/۲).

علامه حلی در *مختلف الشیعه* به نقد این گفته‌های ابن ادریس پرداخته و ادعای عدول شیخ طوسی از نظر خویش را رد کرده و گفته است که ممکن نیست شیخ نظری مخالف با اجماع فقها داشته باشد. به اعتقاد علامه، هیچ منافاتی میان نظر شیخ در *النهایه* و این اصل که واجب در قتل عمدی قصاص است وجود ندارد (حلی، ۱۴۱۹: ۱۸۸/۹). صاحب *جوهر* نیز هم‌صدا با علامه و در رد این اشکال ابن ادریس می‌گوید که خیرهای واحد و شاذی که شیخ در *النهایه* آورده نه در مقام احتجاج که با هدف طرح و رد آن‌ها ذکر شده‌اند و از سوی دیگر، شیخ در *الخلاف* فتوا به خلاف داده است (نجفی، ۱۳۶۷: ۳۳۱/۴۲). به هر روی، به نظر می‌رسد غیر از استدلال ابن ادریس، فقهای دیگر مخالفت جدی در این باره ابراز نکرده‌اند و نظر مشهور، تبدیل قصاص به دیه در چنین مواردی است. ابن علامه به طور کلی نظر فقها در این موضوع را به سه دسته تقسیم کرده است: گروه نخست که شامل فقهای چون قاضی ابن بزّاج، ابن زهره، ابوصلاح حلبی و شیخ طوسی در *النهایه* می‌باشد، معتقدند که دیه از مال قاتل و در مرحلهٔ بعد، از خویشان او (الاقرب فالاقرب) گرفته می‌شود. در این باره ادعای اجماع نیز شده است. گروه دوم معتقدند که قصاص ساقط می‌شود و دلیلی هم برای پرداخت دیه وجود ندارد. این نظر چنان که پیشتر گفتیم، از ابن ادریس و شیخ طوسی در *الخلاف* است. گروه سوم نیز شامل فقهای چون ابن جنید و علامه حلی است. به باور اینان اگر قاتل مالی داشته باشد، دیه از آن استیفا می‌شود و چنانچه مالی از او به دست نیامد مسئولیتی متوجه بستگان و عاقله نیست (فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۹: ۷۴۱/۴).

موافقان بیش از هر دلیل دیگر، نظر خویش را به روایتی از امام ششم شیعیان مستند می‌کنند. راوی این روایت گوید:

«سألت أبا عبد الله عن رجل قتل رجلاً متعمداً ثم هرب القاتل فلم يقدر عليه. قال: إن

كان له مال أخذت الدية من ماله وإلا فمن الأقرب فالأقرب وإن لم يكن له قرابة أذاه الإمام، فإنه لا يبطل دم امرئ المسلم» (حز عاملی، ۱۴۱۴: ۳۹۵/۲۹)؛ از امام صادق ع اینست که در خصوص حکم مردی که مرتکب قتل عمدی شد و سپس فرار کرد به نحوی که به او دسترسی نیست، پرسیدم. امام فرمود: اگر مالی داشت دیه از مالش پرداخت می‌شود و اگر نداشت از نزدیک‌ترین خویشاوندانش و اگر خویشاوندی نداشت امام دیه را می‌پردازد؛ چرا که خون مسلمان هدر نمی‌رود.

به نظر می‌رسد پس از ذکر این توضیحات اجمالی، نمایی کلی از موضع فقه امامیه نسبت به موضوع فرار قاتل و مسئول و نحوه پرداخت دیه ترسیم شده باشد. در بخش بعدی این مقاله مشکلات درک درست ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی و پاسخ‌های پیشنهادی مؤلفان به پرسش‌های موجود در چند بند بیان خواهد شد.

۲. ابهامات و پرسش‌های موجود

همان طور که اشاره شد ماده ۴۳۵ از برخی جهات اجمال دارد و لازم است با استمداد از اصول حقوقی و رجوع به منابع فقهی تا حد ممکن از ابهام آن کاست. در این گفتار -ضمن اذعان به نبود پاسخ متقن برای همه پرسش‌ها- با بیان این ابهامات و تلاش برای رفع آن‌ها در مواردی نیز محتوای این مقررۀ قانونی نقد خواهد شد. در ابتدا ضروری است مفاهیم مرگ و فرار و حالات مختلف آن‌ها -در چهارچوب ماده مورد بحث- بررسی شوند.

۱-۲. مرگ و فرار جانی

با توجه به اطلاق ماده مورد بحث، اهمیتی ندارد که زمان فرار جانی بلافاصله پس از وقوع قتل باشد یا پس از دستگیر شدن یا از داخل زندان و یا در هر زمان دیگر (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶: ۱۸۵). اما از منظر دیگر، فرار ممکن است به ابتکار خود جانی و بدون همکاری و دخالت دیگران صورت گیرد و یا اینکه فرد یا افرادی دیگر باعث تسهیل یا اجرای این امر شوند. در صورت اخیر نیز فرد فراری دهنده یا رسماً مأمور حفظ و مراقبت از جانی است و یا چنین وظیفه‌ای ندارد. در موردی که جانی بدون کمک دیگری فرار می‌کند، مسئولیت تنها متوجه خود اوست، لکن اگر دیگری او را فراری دهد یا در فراز یاری رساند یا فرارش را تسهیل کند یا برای فرار او تبانی و مواضعه کند، مورد از موارد حاکمیت مواد ۴۳۴ ق.م. و

۵۴۹ و ۵۵۱ قانون تعزیرات خواهد بود. تفاوت آشکاری که در قانون جدید نسبت به قانون قدیم مشهود است، حذف قید «تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد» در متن ماده ۴۳۵ فعلی است. لذا به محض فرار جانی، دیه در اموالش ثابت می‌شود و نیازی به صبر تا حدوث مرگ او نیست. در خصوص کیفیت مرگ جانی نیز باید تأکید کرد که نحوه مرگ جانی تأثیری در حکم ندارد. اطلاق ماده مورد بحث تأییدی بر این تحلیل است. اما ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا خودکشی جانی پس از ارتکاب قتل نیز مشمول حکم مندرج در ماده ۴۳۵ می‌شود؟ به عبارت بهتر آیا می‌توان خودکشی جانی را به عنوان «مرگ» مذکور در ماده الحاق کرد؟ این پرسش در زمان حاکمیت قانون سابق نیز مطرح بود و یکی از حقوق‌دانان در این باره نوشته بود:

به نظر می‌رسد خودکشی قاتل قبل از آنکه تفویت قصاص باشد در واقع، نوعی اجرای قصاص است؛ چرا که اولیای دم خواستار کشتن قاتل بوده و جانی، خود این مهم را انجام داده است و با کشتن خود در واقع، هدف اولیای دم را نیز تأمین کرده است. به علاوه، جایگاه تشفی خاطر اولیای دم در مسئله قصاص به حدی نیست که بگوییم لازم است فقط و فقط به دست اولیای دم کشته شود (توجهی، ۱۳۸۰: ش ۴۷/۲).

اما به نظر می‌رسد نظر مشهور میان فقها و حقوق‌دانان خلاف این اعتقاد بود و اکثریت بر این باور بودند که جانی خودکشی کننده قابل قیاس با کسی است که با فرار و خارج شدن از دسترس ولی دم سلطه مقرر الهی برای ولی دم را مخدوش می‌سازد. لذا چنین مواردی با مرگ طبیعی قاتل یا هر گونه مرگ بدون اراده و خارج از اختیار وی سنجیدنی نیست. البته برخی حقوق‌دانان قاتل به نظر اخیر نیز اجرای تام و تمام ماده ۲۶۰ را در این موارد، خروج از قدر متیقن دانسته و با احتیاط اظهار داشته‌اند:

شاید بتوان گفت که در صورت خودکشی، تنها می‌توان دیه را از اموال جانی برداشت کرد و اخذ آن از خویشان او یا بیت‌المال و جاهت ندارد؛ زیرا اخذ دیه از دیگران محدود به قدر متیقن می‌باشد (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶: ۱۸۶).

مشخص نیست که چرا اکتفا به قدر متیقن در یک مورد (امکان یا عدم امکان اخذ دیه از غیر قاتل) لازم و در مورد دیگر (الحاق خودکشی به فرار) غیر ضروری و عدول‌پذیر است؟ گرچه به نظر می‌رسد دیدگاه دوم با مقتضای عدالت سازگاری بیشتری دارد، ادله نظر

نخست، از نظر اصول فقهی و اصولی استحکام بیشتری دارد (ر.ک: توجهی، ۱۳۸۰: ش ۲۷). نباید در مسئولیت‌تراشی برای افرادی غیر از مجرم افراط کرد و از این نکته پراهمیت چشم پوشید که مقنن در ماده ۲۶۰ سابق در مقام بیان بوده است و در صورت لزوم می‌توانسته به مصادیق مشابه فرار، از جمله خودکشی اشاره کند و آن را از حالت انحصار خارج سازد. قاعده تفسیر محدود قوانین کیفری (به ویژه آنجا که قانون مسئولیتی برای شخصی غیر از مجرم جعل می‌کند) نیز می‌تواند مؤید نظر نخست باشد. البته همان طور که اشاره شد، دسترسی نداشتن به قاتل پس از فرار او برای اعمال ماده ۲۶۰ کافی است و فرقی نمی‌کند که این امر به دلیل مرگ طبیعی یا خودکشی باشد و یا هر عامل دیگر. لذا امکان نداشتن الحاق «خودکشی» به «فرار» مربوط به حالتی بود که اقدام به خودکشی قاتل پس از فرار وی نباشد؛ چه در این صورت، شمول ماده مذکور به این حالت قطعی است. با این وصف، به نظر می‌رسد زمان خودکشی قاتل و اینکه جانی بعد از ارتکاب قتل (مشروط بر نگریختن) و یا همزمان با آن خودکشی کند تأثیری در حکم قضیه نداشته باشد. بنابراین، چنانچه نوع عملیات ارتكابی در کشتن مقتول به نحوی باشد که موجب مرگ قاتل هم شود (مانند موارد قتل انتحاری که قاتل همراه با قتل فرد یا افرادی، آگاهانه موجبات مرگ خویش را نیز فراهم می‌آورد) باز هم مورد، قابل الحاق به ماده ۲۶۰ نبود.

آنچه گفته شد مربوط به زمان حاکمیت ماده ۲۶۰ ق.م. سابق بود. در حال حاضر، با توجه به اینکه نظیر ماده ۲۵۹ سابق^۱ در قانون جدید مجازات اسلامی پیش‌بینی و جعل نشده و با عنایت به نص صریح ماده ۴۳۵ که «مرگ جانی» را علی‌الاطلاق و به نحو عام موجب اخذ دیه از اموال او یا بستگانش و یا از بیت‌المال دانسته است باید بر این اعتقاد بود که خودکشی قاتل (ولو مسبوق به فرار نباشد) نیز موجب شمول حکم این ماده به مورد می‌شود. در حقیقت، مقنن با عدول از نظر سابقش دیگر تنها اخلاص ارادی جانی در استیفای حق اولیای دم را مشمول این حکم ندانسته و حتی مرگ طبیعی پس از ارتکاب جنایت را موجب پرداخت دیه دانسته است. نظر پذیرفته شده در قانون سابق، مأخوذ از نظر فقهای هم‌چون شهید ثانی بود که -برای مثال- در شرح الممهعه

۱. ماده ۲۵۹: «هر گاه کسی که موجب قتل موجب قصاص شده است بمیرد قصاص و دیه ساقط می‌شود».

پس از ذکر عبارت شهید اول: «ولو هلك قاتل العمد فالمروى أخذ الدية من ماله، وإلا فمن الأقرب فالأقرب» اظهار می‌دارد روایتهایی که شهید اول به آن‌ها استناد کرده است دال بر وجوب دیه در فرض فراری بودن قاتل تا زمان مرگ اوست، در حالی که شهید اول، متعلق روایات را مطلق هلاک در نظر گرفته است و این توسیع از نظر شهید ثانی بلاوجه است. وی معتقد است که اگر قاتل به مرگ ناگهانی بمیرد یا با فرار یا به قسمی دیگر امتناع از قصاص نکند، تفویضی از جانب او صورت نگرفته است؛ چرا که تفویض فعلی اختیاری است و در مطلق هلاک، اختیاری نیست (عاملی جعی، ۱۴۱۰: ۱۰/۱۰۱). در حال حاضر، با وضع ماده ۴۳۵ و اشاره قانون‌گذار به «مرگ جانی» آشکار است که مقنن نظر شهید اول را نزدیک‌تر به صواب دانسته است. یکی از فقهای که در این باب با شهید اول موافقت دارد آیه‌الله خویی در کتاب تکمله است:

گرچه مورد این روایت، فرار قاتل و دسترسی نداشتن به اوست تعلیل موجود در روایت تعمیم‌پذیر است و مقتضای تعمیم هم این است که خون مسلمان نباید هدر رود. پس اگر قصاص ممکن نباشد دیه ثابت می‌شود. فرقی هم ندارد که عدم امکان اجرای قصاص به دلیل فرار باشد یا از جهت دیگر. بنابراین اگر قاتل خودش را بکشد یا قبل از قصاص به مرضی بمیرد یا مانند این‌ها دیه ساقط نمی‌شود بلکه باید دیه را به مقتضای عمومیت تعلیل مذکور از مالش برگرفت (موسوی خویی، ۱۳۹۶: ۲/۵۶-۵۷).

تردیدی نیست که در قانون فعلی مجازات اسلامی فتوای شهید اول و فقهای هم‌داستان با او پذیرفته و قانونی شده است.

۲-۲. تفاوت حکم بر حسب نوع قتل

در قانون سابق، علاوه بر ماده ۲۶۰ که در کتاب قصاص و در فصل «کیفیت استیفای قصاص» ذکر شده بود، ماده ۳۱۳^۱ نیز که در کتاب دیات و تحت عنوان «مسئول پرداخت دیه» جای گرفته بود، حکمی مشابه داشت. در ماده نخست تنها به قتل عمد اشاره شده بود، حال آنکه در ماده اخیر دو نوع قتل (عمد و شبه عمد) دیده می‌شود.

۱. ماده ۳۱۳: «دیه عمد و شبه عمد بر جانی است لکن اگر فرار کند از مال او گرفته می‌شود و اگر مال نداشته باشد از بستگان نزدیک او با رعایت الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود و اگر بستگانی نداشت یا تمکن نداشتند دیه از بیت‌المال داده می‌شود».

اکنون باید پرسید که با وجود ماده ۲۶۰ دیگر چه نیازی به اشاره به «قتل عمد» در ماده ۳۱۳ بوده و اینکه چرا مقنن به قتل خطای محض و حکم آن اشاره‌ای نکرده بود؟ پرسش اول با توجه به ماده ۳۱۳ که در آن قید «تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد» نیز به چشم نمی‌خورد، پررنگ‌تر می‌شود؛ چرا که به نظر می‌رسد میان این دو ماده (تا آنجا که مربوط به قتل عمدی می‌شود) تعارضی وجود دارد؛ زیرا در ماده ۲۶۰ فرار قاتل عمدی باید به مرگ او منتج می‌شد تا بتوان به دریافت دیه از اموال او یا خویشانش و یا بیت‌المال حکم داد ولی بر اساس ماده ۳۱۳ به محض اینکه قاتلِ عامد راه فرار را در پیش می‌گرفت نوبت به دریافت دیه به شرح پیش گفته می‌رسید و نیازی به حدوث مرگ نبود. گرچه توجیهاتی در رفع تعارض مذکور وجود داشت،^۱ دخالت مستقیم مقنن برای رفع این مشکل اولی بود.

در قانون فعلی در مواد ۴۷۴ و ۴۷۵^۲ حکم فرار یا فوت جانی در جنایات شبه عمد و خطایی مشخص شده است. در این جنایات پس از فوت و فرار قاتل، دیه از اموال او گرفته می‌شود اما در صورت نبود یا کافی نبودن مال، دیگر مجوزی برای رجوع به خویشاوندان او وجود ندارد و دیه باید از بیت‌المال پرداخت گردد. تفاوت حکم قانون جدید با قانون قدیم از حیث عدم امکان رجوع به خویشاوندان برای دریافت دیه واضح است. مضافاً اینکه در قانون سابق در خصوص تعیین تکلیف موارد فوت یا فرار جانی در جنایات خطای محض حکمی وجود نداشت. به نظر می‌رسد دلیل آن سکوت این بود که تصور می‌شد با عنایت به اینکه در قتل خطای محض، مرتکب مسئولیتی برای پرداخت دیه ندارد، فرار یا قرار وی نیز تأثیری در حکم ندارد و اصولاً بر اساس ماده ۳۱۲ ق.م. سابق (۴۷۰ فعلی) ترتیب پرداخت دیه در این قسم از قتل رجوع به عاقله، و در صورت نبود عاقله یا عدم تمکن ایشان، پرداخت

۱. برای نمونه می‌توان اظهار داشت که تعارض مذکور ظاهری است و قید «عمد» در ماده ۳۱۳ ناظر به مواردی است که قبل از فرار قاتل، دیه بر ذمه او ثابت شده است؛ مانند مواردی که به رغم عمدی بودن قتل، قصاص امکان‌پذیر نیست و یا مواردی که اولیای دم به دریافت دیه رضایت می‌دهند و در غیر چنین مواردی ماده ۲۶۰ محل رجوع است.

۲. ماده ۴۷۴: «در جنایت شبه عمدی در صورتی که به دلیل مرگ یا فرار، به مرتکب دسترسی نباشد دیه از مال او گرفته می‌شود و در صورتی که مال او کفایت نکند از بیت‌المال پرداخت می‌شود».

ماده ۴۷۵: «در جنایت خطای محض در مواردی که پرداخت دیه بر عهده مرتکب است اگر به علت مرگ یا فرار، دسترسی به او ممکن نباشد دیه جنایت از اموال او پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد بیت‌المال مسئول پرداخت دیه است».

از بیت‌المال است و بنابراین فرار مرتکب تأثیری در مسئولیت پرداخت کنندگان نخواهد گذارد. اما باید توجه داشت که در برخی جنایات خطایی، شخص مرتکب مسئول پرداخت دیه است و به همین دلیل مقنن در ماده ۴۷۵ قانون جدید، نحوه پرداخت دیه در فرض فرار یا فوت جانی خطایی را (در مواردی که پرداخت دیه بر عهده مرتکب است) نیز مشخص کرده است؛ بدین صورت که در صورت یافتن مالی از مرتکب، دیه از اموال او پرداخت می‌گردد و در صورت نبود مال، بیت‌المال مسئول پرداخت دیه خواهد بود.

۲-۳. دسترسی نداشتن به جانی فراری

در ماده ۲۶۰ سابق، صرف فرار قاتل برای ثبوت دیه در حق اولیای دم کافی نبود. شرط تکمیلی برای استحقاق اولیای دم به اخذ دیه و تبدیل حکم ابتدایی قتل عمدی (قصاص) به دیه، فوت جانی و یا به تعبیر صحیح‌تر دسترسی نداشتن به وی تا زمان فوت اوست. اشکال مقررۀ مذکور این بود که اگر این زمان بسیار طولانی شود، تکلیف اولیای دم مشخص نمی‌گردد. فرض کنید قاتل در هنگام ارتکاب قتل و فرار تنها بیست سال می‌داشت. تصور اینکه وی تا شصت یا هفتاد سال دیگر در قید حیات می‌ماند چندان غیر متعارف و بر خلاف عادت نبود. در چنین فرضی با توجه به اینکه هیچ قیدی در این خصوص در ماده ۲۶۰ دیده نمی‌شد ظاهراً هیچ چاره‌ای جز در انتظار مرگ جانی ماندن متصور نبود! برای رفع این مشکل می‌توان گفت که چنانچه دسترسی نداشتن قطعی به جانی به هر دلیلی محرز شود (مانند اینکه کشوری که وی به آنجا گریخته است، با تقاضای استرداد وی مخالفت کند)، برای جلوگیری از سرگردانی اولیای دم باید به ثبوت دیه و رجوع به خویشان جانی حکم کرد. البته اگر اولیای دم همچنان بر تقاضای قصاص جانی اصرار می‌ورزیدند چاره‌ای جز مفتوح ماندن پرونده باقی نمی‌ماند. فرض مشکل‌آفرین دیگر آن است که پس از فرار جانی هیچ خبری از او در دست نباشد و وی طبق قانون مدنی، مشمول عنوان «غایب مفقودالاثم» گردد. رفع این اشکال کمی دشوارتر است؛ چرا که به نظر می‌رسد حتی صدور حکم به موت فرضی غایب (بر اساس مواد مربوطه در قانون مدنی و پس از احراز شرایط لازم) نیز هیچ الزامی برای اولیای دم در خصوص گذشت از قصاص و رضایت به اخذ دیه ایجاد نمی‌کند؛ زیرا قید «مردن» در ماده ۲۶۰ سابق

ظهور در مرگ طبیعی دارد و تا زمانی که با دلیل قطعی، خلاف این امر ثابت نشود (که البته چنین دلیلی نیز در دست نیست) نمی‌توان از ظاهر ماده دست برداشت.

در قانون فعلی مجازات اسلامی با حذف قید «و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد» بروز مشکل فوق‌الذکر منتفی است. با این وصف، باید رضایت اولیای دم به اخذ دیه را در حالتی که جانی فرار کرده و هنوز زنده است و تلاش‌ها برای یافتن و جلب او به محاکمه ادامه دارد، مجوز صدور حکم به اخذ دیه از خویشان جانی دانست. در فقه امامیه چنین حکمی بی‌سابقه نبوده و بسیاری از فقها از جمله شهید ثانی در مسالک تقریر کرده است: «ولو هرب القاتل فشاء الولی أخذ الدیة من ماله حکم بها» (عاملی جبعی، ۱۴۱۶: ۲۲۵/۱۵)؛ اگر قاتل فرار کند و ولی دم خواستار دریافت دیه از مال او باشد به پرداخت دیه حکم می‌شود.

لذا گرچه طبق اجماع فقهای امامیه، حکم ابتدایی قتل عمدی، قصاص است (و نه تخیر بین قصاص و دیه) و تنها با رضایت محکوم علیه می‌توان به پرداخت دیه حکم داد، برای ممانعت از ابطال خون مسلم (به حکم قاعده مشهور «لا یبطل دم امرئ المسلم») باید فرار قاتل و عدم تمکین او به اجرای مجازات قصاص را دلیل تلویحی و ضمنی برای استنباط رضایت او به پرداخت دیه دانست.

در این فرض، به نظر می‌رسد اگر اولیای دم به اخذ دیه رضایت دهند و دیه را از بستگان قاتل یا بیت‌المال دریافت کنند و سپس قاتل دستگیر شود و در دسترس دادگاه و اولیای دم قرار گیرد، دیگر نمی‌توان با ردّ دیه حکم به قصاص قاتل داد؛ زیرا اعتبار امر مختوم، اجازه بازنگری و دست بردن و تغییر در رأی صادرشده را از قاضی سلب می‌کند. افزون بر اینکه تبدیل قصاص به دیه به موجب عقدی صورت پذیرفته است که در یک طرف آن اولیای دم و در طرف دیگر جانی قرار دارد. در مانحن‌فیه به دلیل امتناع جانی از حضور در دادگاه و به حکم قاعده «الحاکم ولی الممتنع» قاضی به نیابت از جانی عقد را منعقد می‌کند و ادعای اولیای دم مبنی بر اینکه به دلیل غیبت و فرار جانی چاره‌ای جز رضایت به دریافت دیه نداشته‌اند، مسموع نیست؛ چرا که در سخت‌ترین شرایط هم نمی‌توان عقد واقع‌شده را فراتر از شرایط «عقد اضطراری» (یا حتی همپایه آن) دانست که آن هم به حکم ماده ۲۰۶ قانون مدنی موجب بطلان یا حتی عدم نفوذ عقد نمی‌باشد، لکن قانون‌گذار در

ذیل مادهٔ ۴۳۵ بر خلاف این استدلال حکم کرده و مقرر داشته است که چنانچه پس از اخذ دیه، دسترسی به مرتکب جنایت اعم از قتل و غیر قتل ممکن شود در صورتی که اخذ دیه به دلیل گذشت از قصاص نباشد، حق قصاص حسب مورد برای ولی دم یا مجنی علیه محفوظ است، لکن باید قبل از قصاص دیه گرفته شده برگردانده شود.

پرسش دیگر این است که اگر در زمان انتظار اولیای دم برای دستگیری قاتل (نسبت به قتلی که در زمان قانون سابق واقع شده) قانون مجازات تغییر کند^۱ و مقرراتی دیگر جایگزین مواد موجود گردند تکلیف چیست؟ تعبیر دیگر این پرسش چنین می‌تواند باشد که اگر قتلی سال‌ها پیش و قبل از تصویب و اجرای قوانین شرعی اسلامی در ایران (مثلاً در زمان حاکمیت قانون کیفر همگانی) رخ داده باشد و قاتل متواری باشد و در زمان حاکمیت قانون مجازات اسلامی قصد تعیین تکلیف در خصوص موضوع را داشته باشیم، تکلیف چیست و آیا ملاک عمل قانون فعلی است؟ پاسخ را در رأی وحدت رویهٔ انتقادبرانگیز هیئت عمومی دیوان عالی کشور می‌توان یافت. این رأی به شمارهٔ ۱۳۶۵/۱۰/۲۵-۴۵، اعمال قاعدهٔ عطف به ماسبق نشدن مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی را منصرف از احکام و قوانینی الهی از جمله قصاص می‌داند که از صدر اسلام تشریح شده‌اند (معاونت حقوقی ریاست جمهوری، ۱۳۸۹: ۸۶۱). گرچه حقوق دانان از استدلال و نظر هیئت عمومی به حق انتقاد جدی کرده‌اند، هر گونه استدلال مخالف در این باره، اجتهاد در مقابل نص تلقی خواهد شد. لذا در صورت وقوع فرض پرسش دوم باید به اجرای قانون موجود نظر داد. بدین ترتیب، پاسخ پرسش نخست نیز آشکار می‌شود؛ چرا که با توجه به اعتقاد هیئت عمومی دیوان عالی کشور بر ابدی و لایتغیر بودن احکام شرعی در باب حدود و قصاص و جعل تکلیف کشف حکم (و نه وضع حکم) برای مجلس قانون‌گذاری اسلامی، هر گونه تغییر در قانون را نیز باید نتیجهٔ آخرین و صحیح‌ترین اقدام مقنن در کشف احکام مربوط به قصاص دانست و قائل به اجرای فوری آن شد.

۲-۴. مسئول دیه و نحوهٔ پرداخت آن

مواد ۲۶۰ سابق و ۴۳۵ فعلی در بدو امر، حکم به اخذ دیه از اموال جانی کرده‌اند، لذا

۱. با تصویب قانون جدید مجازات اسلامی امکان رخ دادن چنین حالتی وجود دارد.

در صورتی که اموالی از غایب به جای مانده باشد دیه مقتول از محل این اموال پرداخت می‌شود. سؤالی که در این رابطه مطرح می‌شود این است که آیا در ضبط و فروش اموال محکوم علیه رعایت مقررات مربوط به مستثنیات دین الزامی است؟ ماده ۵۲۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ۱۳۷۹، رعایت مقررات مستثنیات دین را در مواردی که «رای دادگاه برای وصول دین به موقع اجرا گذارده می‌شود» لازم دانسته و از آنجا که پس از صدور حکم دادگاه به نظر می‌رسد دیه دینی بر ذمه قاتل است باید ملاحظات مربوط به مستثنیات دین را رعایت کرد. تبصره ماده فوق‌الذکر نیز که «احکام جزایی دادگاه‌های صالح مبنی بر استرداد کل یا بخشی از اموال محکوم علیه یا ضبط آن» را از حکم مقرر در متن ماده مستثنا کرده است ارتباطی به موضوع ندارد؛ زیرا محکومیت به پرداخت دیه قطعاً مشمول عنوان استرداد اموال نیست. اداره حقوقی نیز در نظری مشورتی به شماره ۲۰۳۹-۳۰/۶/۱۳۶۲ اذعان دارد که چون دیه از حقوق مالی است و مانند دین، مقررات مربوط به مستثنیات دین در آن رعایت می‌گردد (شکری و سیروس، ۱۳۸۳: ۴۴). اما نکته قابل توجه این است که دوام این حکم تنها تا زمانی است که محکوم علیه در قید حیات باشد؛ زیرا طبق نص ماده ۵۲۶ از قانون اخیرالذکر: «مستثنیات دین تا زمان حیات محکوم علیه جاری است». بنابراین در مواردی که فرض مذکور در ماده ۲۶۰ سابق رخ دهد (یعنی قاتل پس از فرار فوت کند) هنگام استیفای دیه مقتول از ماترک وی، رعایت مقررات مربوط به مستثنیات دین موردی نخواهد داشت و هنگامی هم که نوبت به پرداخت دیه از سوی اقربای قاتل می‌رسد، همین حکم جاری است.^۱ در حال حاضر، با وجود ماده ۴۳۵ قانون جدید امکان دریافت دیه از اموال جانی - حتی در فرض زنده بودن او - وجود دارد، لذا در چنین مواردی رعایت مستثنیات دین ضروری می‌نماید. البته به نظر می‌رسد حکمت رعایت مستثنیات دین در فرضی که مدیون (در اینجا جانی) فراری است در مانحن فیه مفقود باشد، لذا قائل شدن به رعایت مستثنیات دین درباره کسی که امکان و قصد استفاده از هیچ بخشی از اموال خود را ندارد منطقی به نظر نمی‌رسد و بنابراین استدلال مخالف نیز به آسانی ردشدنی

۱. بدیهی است که در صورت مسئولیت بیت‌المال در پرداخت دیه، مباحث مربوط به مستثنیات دین موضوعیت نمی‌یابد.

نیست، اما چنانچه بخواهیم به نص قانون وفادار باشیم باید نظر نخست را ارجح بدانیم. حال اگر هیچ مالی از قاتل فراری در دسترس نباشد یا اموال به دست آمده از او برای پرداخت تمام دیهٔ مقتول کافی نباشد، طبق آنچه در مواد ۲۶۰ و ۳۱۳ سابقاً مورد حقوق حکم قرار گرفته بود برای دریافت دیه باید به «نزدیک‌ترین خویشان» یا «بستگان نزدیک» او مراجعه کرد. سؤالی که در زمان حاکمیت قانون سابق رخ می‌نمایند این بود که منظور از خویشان یا بستگان نزدیک چه کسانی‌اند؟ آیا مراد همان عاقله است؟ در برخی کتب فقهی به جای واژه «اقرباء» از کلمه «عاقله» استفاده شده است؛ برای مثال ابوصلاح حلبی در *الکافی* می‌گوید:

«إذا هرب قاتل العمد فمات قبل أن يقدر عليه فالدية من ماله، فإن لم يكن مال فعلي عاقلته» (۱۳۶۲: ۳۹۵)؛ اگر قاتلِ عامد فرار کند و پیش از آنکه به او دست یابند بمیرد، دیه از مالش پرداخت می‌شود و اگر مالی نداشت دیه بر عهدهٔ عاقلهٔ اوست.

در کتاب *الوسیله* نوشتهٔ ابن حمزه طوسی نیز از عاقله نام برده شده است (۱۴۰۸: ۴۳۷). حتی یکی از فقها به صراحت این دو را یکی می‌داند و پس از بیان اصل حکم می‌گوید: «إنّ الدية علی ورثته فإن لم يكن له عاقلة فعلى الوالی من بیت‌المال» (حلی، ۱۳۸۶: ۱۳)؛ دیه بر عهدهٔ ورثهٔ اوست و اگر قاتل عاقله نداشت، والی از بیت‌المال پرداخت می‌کند.

آشکار است که ایشان مصادیق این دو واژه را یکی می‌دانند. علامه حلی نیز در *مختلف الشیعه* به «عاقلته الذین یرثون الدية» اشاره می‌کند (۱۴۱۹: ۲۸۷/۹). اما غالب فقها بدون سعی برای تعیین مصادیق صرفاً از همان عبارت «الأقرب فالأقرب» مذکور در روایات استفاده کرده‌اند و برخی دیگر نیز منظور از این قید را همان وراثت دانند؛ برای مثال، محقق حلی در *شراعی* می‌نویسد: «شاید منظور از الاقرب فالاقرب وراثت باشد» (۱۴۰۹: ۱۰۰۵) یا قاضی ابن براج طرابلسی پرداخت دیه را در فرضی که مالی از قاتل به جا نمانده باشد بر ذمهٔ میراث‌بران وی می‌داند^۱ (۱۴۰۶: ۴۵۷/۲). صاحب *جوواهر* نیز بر همین اعتقاد است (نجفی، ۱۳۶۷: ۳۳۲/۴۲). بنابراین در تعیین مصادیق «الأقرب فالأقرب» تردید است. برخی حقوق‌دانان در این باره می‌گویند:

۱. فإن لم يكن له مال أخذت من الأقرب من أوليائه المستحقين لميراث دينه.

همان طور که از سخنان برخی فقها استنباط می‌شود، منظور از «خویشان» در اینجا همان عاقله می‌باشند و در نتیجه، خویشانِ امی و زنان مشمول این حکم نخواهند بود (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶: ۲۳۳).

اما برخی بر معتقدند:

بستگان نزدیک جانی با رعایت قاعدهٔ اقریبیت، مسئول پرداخت دیه هستند و شامل اناث و زوجه و بستگان زوج یا زوجه (سببی) نیز می‌گردد و با عاقله متفاوت است (صادقی، ۱۳۸۲: ۲۷۰).

در واقع، در زمان حاکمیت قانون سابق، هیچ دلیلی در دست نبود تا بتوان با استناد به آن پرداختِ دیه را در این موارد نیز (علاوه بر موارد قتل خطایی) بر عاقله تحمیل کرد. هرچند امکان تطبیق این دو مفهوم در بسیاری موارد وجود دارد، نسبت میان این دو (بستگان نزدیک و عاقله) تساوی نیست و دلیل اختلاف نظرهای فقهی موجود نیز همین امر است. نباید از یاد برد که مفهوم عاقله اخص از خویشاوندان است. افزون بر اینکه بر اساس متون فقهی (و تبصرهٔ مادهٔ ۳۰۷ سابق) ضامنِ جریره نیز به حکم شرع و قانون داخل در این مفهوم است. بنابراین فرضِ تساوی این دو مفهوم فرضی نادرست است و با توجه به اینکه قانون‌گذار در به کارگیری کلمات و عبارات، آگاهانه و با غرض عمل می‌کند، باید نظر گروه سوم فقها را نزدیک‌تر به صواب بدانیم. افزون بر این، بدیهی است که در موارد تحمیل مسئولیت به شخصی غیر از مرتکبِ جرم باید تا حد ممکن به الفاظ استفاده‌شدهٔ مقنن وفادار بود و از دخل و تصرف بی‌دلیل در سعه و ضیق دایرهٔ مورد نظر مقنن امتناع کرد. حتی شاید بتوان گفت که حمل مفهوم وراثت بر قید «خویشان یا بستگان نزدیک» به دلیل تشریکِ عدهٔ بیشتری از اقربای قاتل در پرداخت دیه و تقسیم بار مسئولیت مالی میان ایشان با مصلحت سازگارتر باشد. یکی از حقوق‌دانان در خصوص میزان سهم هر یک از ورثه در پرداخت دیهٔ مقتول، در زمان حاکمیت قانون سابق چنین نگاه داشته است:

... دوم، منظور از نزدیک‌ترین خویشان کسانی هستند که از قاتل متوفارث می‌برند و بر خلاف عاقله، جنسیت و یا نوع رابطهٔ خویشی (سببی یا نسبی) شرط نیست و با توجه به سکوت مقنن در میزان سهم آن‌ها در پرداخت دیه به نظر می‌رسد که چون اصل، تساوی و اشتراک است و ارث حکم خاصی است که منحصر به دریافت ماترک می‌باشد، همهٔ

آن‌ها باید به تساوی، دیه مقتول را پرداخت نمایند. سوم، در صورت عدم تمکن خویشان، دیه از بیت‌المال پرداخت خواهد شد ولی اگر بعضی از اقوام تمکن داشته باشند، سهم خود را باید پرداخت نمایند و مابقی از بیت‌المال پرداخت می‌شود (آقایی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

صرف نظر از اینکه شاید بتوان اشکالی به این نظر که «وراث، دیه را به تساوی خواهند پرداخت» وارد کرد، به نظر می‌رسد اعتقاد ایشان تبیینی با اصول حقوقی نداشته باشد. اما همه این استدلال‌ات و تفاسیر با تصویب ماده ۴۳۵ فعلی و تصریح مقنن به مسئولیت «عاقله» رنگ باختند و با استناد به ماده مذکور باید عاقله را مسئول پرداخت دیه در این موارد دانست.

پرسش دیگر آن است که با توجه به امکان فاصله زمانی زیاد میان ارتکاب قتل و محکومیت جانی فراری به پرداخت دیه و نیز از آنجا که امروز مبلغ ریالی معادل مصادیق شش‌گانه دیه به اولیای دم پرداخت می‌شود، کدام مبلغ باید به اولیای دم پرداخت گردد؟ مبلغ دیه در زمان ارتکاب قتل یا مبلغ یوم‌الاداء؟ به نظر می‌رسد در چنین مواردی باید قیمت یوم‌الاداء مبنا قرار گیرد؛ چه در غیر این صورت، موجبات ضرر به اولیای دم فراهم می‌گردد. اداره حقوقی نیز در نظریه شماره ۱۳۷۳/۷/۲۷-۵۱۸۹ اعلام داشته است: ... در صورت تراضی یا در دسترس نبودن کلیه اقسام دیه، رجوع به قیمت جایز است و قیمت نیز قیمت روز پرداخت خواهد بود (شکری و سیروس، ۱۳۸۳: ۲۸۹).

پرسشی دیگر که در اینجا باید پاسخی برایش یافت، این است که اگر به دلیل صدمه دیدگی و فوت مقتول در یکی از ماه‌های حرام، دیه استحقاقی اولیای دم مغلظ باشد، آیا از بستگان قاتل یا بیت‌المال دیه تغلیظ شده باید دریافت شود یا صرفاً اصل دیه؟

از آنجا که مسئولیت بستگان قاتل و بیت‌المال در این موارد همچون مسئولیت عاقله در قتل خطایی مسئولیتی نیابتی است، در پاسخ باید گفت که مسئولیت ایشان درست به اندازه مسئولیت قاتل است. با این وصف، ایشان در صورت تغلیظ دیه، طبق دلایل مصرح در ماده ۵۵۵ ق.م. مکلف به پرداخت دیه مغلظ به اولیای دم خواهند بود. از مهم‌ترین دلایل این رویکرد عبارت‌اند از: اطلاق و عموم روایات تغلیظ دیه از حیث پرداخت‌کننده آن؛ اطلاق روایات ناظر بر مسئولیت بیت‌المال در پرداخت دیه؛ حکم

مستقل محسوب شدن دیه مغلظه^۱ (باقری و دیگران، ۱۳۸۹: ش ۵۲/۲).

۲-۵. تسری یا عدم تسری حکم مواد ۲۶۰ و ۳۱۳ به جراحات

با توجه به اینکه در مواد ۲۶۰ و ۳۱۳ قانون سابق مجازات اسلامی تنها از «قتل» سخن گفته شده است و به حکم جنایاتِ مادونِ نفس اشاره‌ای نشده است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا حکم مندرج در این مواد صرفاً ناظر به جرم قتل است یا نسبت به جراحات نیز قابل اجراست؟ یکی از حقوق‌دانان در این باره نگاشته است:

به نظر نگارنده در این حالت نیز همان دو شق مذکور در مواد ۲۵۰ و ۲۶۰ [سابق] قابل اعمال است؛ یعنی اگر این قطع دست بدون فرار مرتکب رخ داده باشد طبق ماده ۲۵۹ [سابق] قصاص و دیه ساقط است، ولی اگر پس از فرار مرتکب - مثلاً بر اثر تصادف - رخ دهد، یا اینکه جانی عمداً دست خود را قطع کند که قابل قیاس با خودکشی قاتل ... است^۲ طبق ماده ۲۶۰ [سابق]، دیه به معنی علیه قابل پرداخت خواهد بود. به نظر می‌رسد که در صورت مرگ کسی که عمداً جنایت مادون نفس بر ضد دیگری مرتکب شده است نیز همین دو شق قابل اعمال باشد (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶: ۱۸۶).

اما ایشان در جایی دیگر پس از اشاره به ماده ۲۶۰ سابق و ذکر عباراتی از تحریر الوسیله که حاوی حکمی کاملاً مشابه با ماده مذکور است، در اظهارنظری متناقض چنین نوشته است:

تسری این حکم به موارد غیر عمدی و نیز به مادون نفس مستند صریحی ندارد و صرفاً مبتنی بر توسعه برخی از فقهاست (همان: ۳۳۹).

۱. یعنی شارع دو نوع دیه را تشریح کرده است: یکی دیه معمول که در اغلب موارد قتل مصداق پیدا می‌کند و دیگری دیه مغلظه که اختصاص به وقوع قتل در ماه‌های حرام دارد. به عبارت دیگر، همان طور که در زنا با توجه به نوع آن، مجازاتش تفاوت می‌یابد (مثلاً زناای محصنه، موجب رجم و زناای با محارم، موجب قتل است)، قتل در ماه‌های حرام هم موجب پرداخت دیه مغلظه خواهد بود و ارتکاب قتل در سایر زمان‌ها و مکان‌ها سبب پرداخت دیه معمول خواهد بود بنابراین اگر دیه مغلظه حکمی مستقل محسوب شود، آنگاه حتی ممکن است طرح این سؤال که آیا بیت‌المال نیز متعهد به پرداخت دیه مغلظه است یا نه، بی‌وجه باشد (باقری و دیگران، ۱۳۸۹: ش ۵۸/۲).

۲. شهید ثانی در مسالک می‌گوید: «ولو هرب القاتل فشاء الولی أخذ الدیه من ماله حکم بها وكذلك القول فی الجراح العمد» (عاملی جبعی، ۱۴۱۶: ۲۲۵/۱۵). گرچه این جمله تعیین‌کننده تکلیف مواردی است که پس از فرار قاتل، ولی دم به اخذ دیه (به جای قصاص) رضایت می‌دهد، شاید بتوان از آن، وحدت احکام مربوط به قتل و جراحات را (در فرض فرار قاتل) نیز در نظر شهید ثانی استنباط کرد.

گرچه نقل قول دوم از ایشان ظاهراً با نص ماده ۲۶۰ سابق و مقررات مربوطه دیگر در قانون مجازات اسلامی وقت سازگاری بیشتری دارد، اظهار نظر نخست وی به دلیل حمایت بهتر از حقوق و منافع بزه‌دیده مطلوب‌تر می‌نماید. از سوی دیگر، در فقه امامیه تعمیم این حکم به جراحات نیز بی‌سابقه نیست. اما مهم‌ترین دلیل برای پذیرش این نظر، نص ماده ۳۱۳ سابق است که از «دیة عمد و شبه عمد» سخن گفته و از حیث موضوع جنایت (نفس یا مادون آن) اطلاق دارد. در شرایط کنونی، نیازی به استدلال برای اثبات شمول مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ به جنایات مادون نفس نیست؛ چرا که قانون‌گذار در اقدامی صحیح و سنجیده، به طور کلی از «جنایات» سخن گفته است.

نتیجه‌گیری

۱. زمان فرار جانی، یعنی اینکه وی بلافاصله پس از وقوع قتل یا پس از دستگیر شدن یا از داخل زندان و یا در هر زمان دیگری بگریزد، اهمیت ندارد.
۲. با توجه به اطلاق ماده ۴۳۵ کیفیت مرگ جانی، نخست باید تأکید کرد که نحوه مرگ جانی پس از فرار وی تأثیری در حکم قضیه ندارد و حتی خودکشی قاتل نیز موجب شمول حکم این ماده به مورد می‌شود.
۳. به نظر می‌رسد با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۴۵-۲۵/۱۰/۱۳۶۵ هر گونه تغییر در قانون را نیز باید نتیجه آخرین و صحیح‌ترین اقدام مقنن در کشف احکام مربوط به قصاص دانست و قائل به اجرای فوری آن شد.
۴. چنانچه نوبت به اخذ دیه از اموال جانی برسد و جانی هنوز زنده باشد رعایت مستثنیات دین الزامی است. اما اگر جانی فوت کرده باشد، هنگام استیفای دیه مقتول از ماترک وی، رعایت مقررات مربوط به مستثنیات دین موردی نخواهد داشت. هنگامی هم که اقریای قاتل باید این دین را بپردازند، همین حکم جاری است.
۵. در صورت وجود فاصله زمانی زیاد میان ارتکاب قتل و محکومیت جانی فراری به پرداخت مبلغ دیه، قیمت روز پرداخت ملاک خواهد بود.
۶. در صورت صدمه‌دیدگی و فوت مقتول در یکی از ماه‌های حرام دیه استحقاقی اولیای دم مغلظ است و باید از بستگان قاتل یا بیت‌المال دیه تغلیظ‌شده دریافت شود.

کتاب‌شناسی

۱. ابراهیمی، سعید، «بررسی تطبیقی ماهیت دیه در فقه مذاهب اسلامی با نگرش به آرای حقوق‌دانان و نظریات مشورتی»، مجله فروع وحدت، شماره ۱۰، ۱۳۸۱ ش.
۲. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۳. ابن براج طرابلسی، قاضی عبدالعزیز، المهذب البارع، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۴. ابن حمزة طوسی، محمد بن علی، الوسيلة الى نیل الفضيلة، قم، مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۸ ق.
۵. آقایی نیا، حسین، جرائم علیه اشخاص (جنایات)، تهران، میزان، ۱۳۸۵ ش.
۶. باقری، احمد، نوشین چترچی، علی قراملكی و علیرضا هدایی، «تغلیظ دیه و مسئولیت بیت‌المال»، مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی، سال چهل و سوم، شماره ۲، ۱۳۸۹ ش.
۷. توحه‌ی، عبدالعلی، «ارتكاب قتل، سوزاندن جسد مقتول و خودكشی قاتل»، ماهنامه دادرسی، سال پنجم، شماره ۲۷، ۱۳۸۰ ش.
۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الى تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۹. حلبی، ابوصلاح، الكافی فی الفقه، اصفهان، الهيئة التأسيسية لمكتبة الامام اميرالمؤمنين العامه، ۱۳۶۲ ش.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، مختلف الشیعة فی احکام الشریعه، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۱. حلی، یحیی بن احمد، نزهة النظائر فی الجمع بین الاشباه والنظائر، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۶ ق.
۱۲. شکری، رضا و قادر سیروس، قانون مجازات اسلامی در نظم حقوق کنونی، تهران، مهاجر، ۱۳۸۳ ش.
۱۳. صادقی، هادی، جرائم علیه اشخاص (صدمات جسمانی)، تهران، میزان، ۱۳۸۲ ش.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، قم، قدس محمدی، بی تا.
۱۵. عاملی جبعی، زین‌الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه، قم، داوری، ۱۴۱۰ ق.
۱۶. همو، مسالک الافهام الى تنقیح شرایع الاسلام، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۶ ق.
۱۷. فخرالمحققین حلی، محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۹ ق.
۱۸. محقق حلی، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، تهران، استقلال، ۱۴۰۹ ق.
۱۹. معاونت حقوقی ریاست جمهوری، مجموعه آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور، تهران، اداره کل تدوین و تنقیح قوانین و مقررات کشور، ۱۳۸۹ ش.
۲۰. موسوی خوئی، سید ابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، قم، المطبعة العلمیه، ۱۳۹۶ ق.
۲۱. میرمحمدصادقی، حسین، جرائم علیه اشخاص، تهران، میزان، ۱۳۸۶ ش.
۲۲. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ق.